

كبوٲرانِ روى چمن

ۇلفگانگ كۇپن

ترجمه اژدر انگشترى



نشر بیدگل

Bidgol Publishing co.

Tauben im Gras
Wolfgang Koeppen

Suhrkamp, 1980.

کبوتران روی چمن

وُلْفگانگ کوپن

ترجمه اژدر انگستری

ویراستار: مریم فرنام

نمونه خوان: شیرین افخمی

تنظیم صفحات: مرجان نصرتی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ دوم، بهار ۱۳۹۸ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۸۰-۷

انتشر بیگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست



۱۱	مقدمہ مترجم انگلیسی
۳۷	درآمد نویسندہ بر چاپ دوم کتاب
۳۹	کبوترانِ روی چمن
۳۸۷	ؤلفگانگ کؤپن «مدرن ترین» بود
۳۹۷	پی نوشتها
۴۳۷	فهرست نامها

هدف از راه‌اندازی مجموعه ادبیات داستانی نشریدگل آن بوده که با بهره‌جستن از تجارب گذشته این نشر و با یاری مترجمانی خوب و زبان‌دان، در کنار مهارت هنری و فنی سایر اعضای نشر، ترجمه‌هایی خوب و دقیق از آثار ادبی ارائه شود که درخور نام نویسندگان و آثار این مجموعه باشد.

به جز توجه به زیبایی و پیراستگی ظاهری و محتوایی ترجمه‌ها، می‌خواهیم آثاری از فرهنگ‌های مختلف در اختیار خواننده فارسی‌زبان قرار دهیم و تلاشمان آن خواهد بود که متن‌ها ترجیحاً از زبان اصلی‌شان برگردانده شوند و بدین ترتیب، امید آن داریم که خواننده فارسی هم بیشتر بخواند هم دقیق‌تر.

نصراله مرادیانی

درآمد نویسنده برچاپ دوم کتاب

کبوترانِ روی چمن کمی بعد از اصلاحات پولی نوشته شد، وقتی معجزه اقتصادی آلمان در بخش غربی سربرآورد، وقتی اولین سینماهای جدید، اولین کاخ‌های جدید شرکت‌های بیمه بر ویرانه‌ها و دکان‌های موقتی سایه انداختند، در سال‌های کیاییای نیروهای اشغالگر، وقتی کره و ایران دنیا را نگران کردند و هرآن امکان داشت خورشید معجزه اقتصادی در بخش شرقی غروبی خون بار داشته باشد. زمانه‌ای بود که ثروتمندان جدید هنوز احساس ناامنی می‌کردند، که برندگان بازار سیاه دنبال سرمایه می‌گشتند و پس اندازکننده‌ها بهای جنگ را می‌پرداختند. اسکناس‌های جدید آلمانی شبیه دلارهای شیک بودند، ولی با این حال مردم به اشیای قیمتی اعتماد بیشتری داشتند، کمبودهای بسیاری باید جبران می‌شد، شکم دیگر باید پُر می‌شد، ذهن از گرسنگی و گرومب بمب‌ها هنوز کمی پریشان بود و همه حواس، پیش از آنکه

شاید جنگ جهانی سوم در بگیرد، پی لذت می‌گشتند. من آن
زمانه را، خاستگاه امروزمان را، شرح داده‌ام و اکنون دوست
دارم چنین بیندارم که آن را به شکلی کلی توصیف کرده‌ام،
چراکه انگار در زمان کبوتران روی چمن آینه‌ای وجود داشت
که در آن بسیاری که هنگام نوشتن به آنها فکرهم نکرده بودم
خود را تشخیص دادند و برخی که هرگز در آن بلبشو و بحران
حدس نزده بودم که این کتاب دارد آنها را به تصویر می‌کشد،
در کمال حیرتم، از من رنجیدند، حال آنکه من فقط مثل یک
نویسنده رفتار کرده بودم و بر طبق این سخن ژرژ برنانوس^۷
که: «زندگی در قلب من از صافی می‌گذرد تا عصاره‌ای ناپیدا
و انباشته از زهر و نوشدارو بیرون کشد.»

نتربیدگل

کبوترانِ روی چمن



هوایماها بر فراز شهر بودند، پرندهگانِ بدشگون. هیاهوی
موتورها رعد بود، تگرگ بود، توفان بود. توفان و تگرگ و رعد،
صبح و شب، سر رسیدن و چرخ زدن، مشقِ مرگ، غرشی
توخالی، لرزه، خاطره‌ای در میان خرابه‌ها. هنوز گودال‌های
بمباران هوایی بر جا بودند. کاهن‌ها^۱ لبخند زدند. هیچ‌کس
سر به سوی آسمان بلند نکرد.

شیرهٔ شریان‌های زمین، روغنِ سنگ، خونِ عروس دریایی،
پیه دایناسورها، فلسِ سوسمارها، سبزینهٔ جنگل‌های سرخس،
دُم‌اسب‌های^۲ غول‌آسا، طبیعتِ مغروق، عصرِ ماقبلِ بشر،
میراثِ مدفون، تحت حفاظتِ دورف‌ها^۳، خسیس و جادوکار
و خبیث، اساطیر، افسانه‌ها، گنجِ شیطان: بیرون کشیده
شد، مهار شد. روزنامه‌ها چه می‌نوشتند؟ جنگ بر سرِ نفت،
تشدیدِ اختلاف، عزمِ ملی، نفتِ بومیان، ناوگانِ بدون نفت،

حمله به خطوط لوله، سربازان از دکل‌های حفاری حفاظت می‌کنند، محمدرضا شاه ازدواج می‌کند، دسیسه‌ها دوروبر تخت طاووس، روس‌ها در پشت پرده، ناوهای هواپیمابر در خلیج فارس. نفت هواپیماها را در آسمان نگه می‌داشت، مطبوعات را در تب‌وتاب نگه می‌داشت، ترس به جان مردم می‌انداخت و با انفجارهایی ضعیف، موتورسیکلت‌های سبک توزیع‌کنندگان روزنامه را به حرکت درمی‌آورد. روزنامه‌فروش‌ها با دست‌هایی کرخت، عبوس، بدویراه‌گویان، لرزان از باد، خیس از باران، منگ از آبجو، سیگاربه‌لب، حریص خواب، کلافه از کابوس، بر پوست هنوزبوی یارشبانه، شریک زندگی، با جراحی برشانه، آرتروزی در زانو، اجناس تازه‌چاپ‌شده را تحویل گرفتند. بهار سردی بود. اخبار تازه گرمابخش نبود. تنش، اختلاف، در میدان تنش روزگار می‌گذراندند، دنیای شرقی، دنیای غربی، در نقطه پیوند روزگار می‌گذراندند، شاید هم در نقطه گسست، زمان گران‌بها بود، آنراکتی بود در بحبوحه کارزار، و هنوز نفس چاق نکرده بودند که دوباره مسلح شدند، تسلیحات زندگی را گران‌تر می‌کرد، تسلیحات دلخوشی را محدود می‌کرد، اینجاوآنجا باروت انبار می‌کردند تا زمین را منفجر کنند، آزمایش‌های هسته‌ای در نیومکزیکو، کارخانه‌های هسته‌ای در اورال، خرج‌های انفجاری را در بنای سردستی‌مرمت‌شده پل‌ها کار می‌گذاشتند، حرف ساختن

را می‌زدند و مقدمات تخریب را می‌چیدند، آن‌گاه ترتیبِ درهم‌شکستن چیزی را دادند که پیش‌تر ترک برداشته بود: آلمان دو تکه شد. کاغذِ روزنامه بوی دستگاه‌های داغ‌کرده، بوی اخبار مصیبت‌بار، قتل‌های فجیع، قضاوت‌های غلط، ورشکستگی‌های تحقیرآمیز، بوی دروغ و غل و زنجیر و کثافت می‌داد. ورق‌های پُر از لک، گویی خیس از ترس، به هم می‌چسبیدند. تیتراها فریاد می‌کشیدند: آیزنهاور از جمهوری فدرال بازدید می‌کند، حقِ دفاعِ مورد مطالبه، آدنائز! مخالف بی‌طرفی، بن‌بست در مذاکرات، تبعیدشدگان اقامهٔ دعوی می‌کنند، میلیون‌ها بیگاری کشیده، آلمان، بزرگ‌ترین ظرفیت پیاده‌نظام. رنگین‌نامه‌ها از خاطرات خلبان‌ها و ارتش‌بدها، از اعترافات سمپات‌های سینه‌چاک، از سرگذشتِ دلیران، صادقان، بی‌گناهان، بهت‌زدگان و فریب‌خوردگان ارتزاق می‌کردند. از بالای یقه‌های منقش به برگ بلوط و صلیب، از روی دیوارهٔ کیوسک‌ها غضب‌آلود نگاه می‌کردند. مشتری جمع‌کن‌های روزنامه بودند آنها یا داشتند یک ارتش بسیج می‌کردند؟ هواپیماهایی که سروصدایشان آسمان را برداشته بود، هواپیماهای دیگران بودند.